

فراز و نشیب های زندگی شهاب خسروانی



وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم

که در طریقت ما کافری است رنجیدن
(حافظ)

پس از شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی مقدمات مبارزات انتخاباتی شش ماه
پیش از اعلان انتخابات کشور آغاز شد و در حوزه انتخاباتی محلات هم مقدمات
مبارزه دوره چهاردهم از دو طرف دامنه پیدا کرد.
برای گرفتن حقوق مردم آن دیار که زادگاه خود و نیاکانم بود ناچار
شدم به تنهایی اقدام کنم و بخصوص حوادث را به دست پیش آمد و گذار
نکنم.

افکار عمومی؟

از خدا خواستار شدم که بهمن یاری فرماید تا داد مردم ستم دیده را از
ستمکاران بستانم! آری هنگامی که خدمت به اجتماع و مردم هدف باشد پاک
و مقدس است و در نتیجه جامعه هم برای مبارزه و فداکاری مهیا می گردد و

شخص خدمت گذار را هم راهنمایی و هدایت می کند . «عبادت بجز خدمت خلق نیست» و این همان تعبیر است که در جامعه شناسی به آن «افکار عمومی» می گویند.

کوتاه سخن ! همین مبارزه ناچوانمردانه مخالفان به دست مسواقتان ما که اکثریت عمومی را تشکیل می دادند وسیله ای شد که احساساتشان سخت تحریک گشت و به جنب و جوش افتادند تا آن جا که مخالفان ناچار شدند با بکار بردن زور و قدرت افراد مؤثر و درست کار را از ادارات محل معزول کردند !

همکاری با گروه های مطبوعاتی و سیاسی

در این هنگامه ها بود که با سازمان های مختلف اجتماعی همکاری می کردم مانند «کانون روزنامه نگاران» و دسته های مختلف سیاسی و اجتماعی از جمله «دسته آقایان سید ابوالقاسم کاشانی - دکتر متین دفتری - آقا ولی - حمید سیاح - عبدالقدیر آزاد» و غیره . باید بگویم سبب همکاری من با آنان این بود که خود را با سیاست های بیگانه مخالف می پنداشتند !

آشنایی و دوستی با رجال

با آن که در آن زمان چندان در سیاست تازه دستی نداشتم با شادروان علی سهیلی نخست وزیر وقت دوست بودم و همچنین با رجال دوره شاهنشاه فقید مانند شخصیت های وزارت امور خارجه آن عصر از جمله علی نعمتدی - علی اردلان - امیر نظام همدانی (رئیس تشریفات سلطنتی) رفتو آمد داشتم ، از نظامیان با سرلشکر بوذرجمهری - سرلشکر کوپال - سرلشکر ریاضی - سررتیب شهاب - سرلشکر احمد نخجوان - سپهبد فضل اله زاهدی در تماس نزدیک بودم و همان طور که در پیش اشارت شد در جرگه سوسیالیست ها هم بودم و با شخصیت هایی مانند سید جلیل اردبیلی مدیر روزنامه «ایران نو» - صنود اسرافیل - میرزا شهاب کرمانی «پدر دکتر مظفر بقائی» ارتباط داشتم نام

آنان را بدان جهت در میان می‌آورم که با وجود آشنائی با چنان شخصیت‌های روز و با وجود قبول کلامی که در مردم و در دستگاه هیئت حاکمه داشتم باز انتخابات در حوزه انتخابی محلات بهیچزوی آزاد نبود و در سایر حوزه‌های انتخابیه کشور هم هر کدام جریان بخصوصی داشت که : تو خود و حدیث مفصل بخوان از این مجمل !

انتشار روزنامه افکار ایران

از نظر همکاری با «کانون روزنامه نگاران» و مقدمات مبارزه با عناصر ماجراجو روزنامه «افکار ایران» را با کمک دو تن از برادرانم تأسیس کرده به صورت هفتگی منتشر ساختم !

از طرف دیگر با دسته‌های اصناف و بازار در رفت و آمد بودم. این دسته‌ها و گروه‌های گوناگون مرا برای جلسه‌های انتخاباتی دعوت می‌کردند دعوتها را پذیرفته در جلسه‌ها و انجمنها شرکت می‌نمودم .

ورود ساعد مراغه‌ای در اجتماعات تهران

یکی از آن دسته‌های سیاسی و اجتماعی که نام بردم دوره‌ای تشکیل داده و افراد آن در خانه‌های یکدیگر جمع میشدند نوبت که به متین دفترى رسید ساعد مراغه‌ای را که وزیر امور خارجه کابینه سهیلی بود در آنجا دیدم که او را به نام یکی از اعضای دسته ما معرفی کردند . هدف بیشترین گونه دسته‌ها و گروه‌های سیاسی احراز کرسی نمایندگی مجلس شورای ملی بود و بهمین جهت کابینه سهیلی را مخالف خود می‌دانستند و میکوشیدند تا دولت او را ساقط کنند و دولتی را مطابق میل خود بر سر کار آورند !

اعتراض بورود ساعد مراغه‌ای !

هنگامیکه وزیر خارجه دولت وقت را بنام عضو گروه معرفی کردند سخت متعجب شدم که یا للعلب ! این‌جا چه خبر است ؟ مگر رجال ما سیاست را دو دوزه بازی کردن گرفته‌اند و کار آنان دو دوزه بازی کردن است ؟ خوبان همه

روز پیرهن عوض میکنند و آنان عقیده و مسلک را ! شاید از اول دارای عقیده‌ای نبوده‌اند ! ناچار به دکتر متین دفتری گفتم: از یکسو می‌خواهیم دولت سهیلی را براندازیم و از سوی دیگر وزیر خارجه او را در گروه خود وارد می‌کنیم مگر نه اینست که گروه ما با سیاست روز دولت مبارزه می‌کند چطور می‌توانید به ایشان اعتماد نمائید ؟

متین دفتری در پاسخ گفت : داطمینان داشته باشید و خاطرتان آرام

باشد ، !

حزب اتحاد ملی و پدید آمدن آن !

در هر حال از این نوع کارهای مختلف و وجود دسته‌های رنگارنگ یکی هم ایجاد دسته‌ها و احزاب تازه بود که از آن میان باید به تشکیل حزب اتحاد ملی، اشاره نمود ! روزی به همراه دوام‌الملک فروهر «عباس» که از افسران با سابقه وزارت امور خارجه بود ، مجمعی داشتیم و پس از گفت و شنودها و مشورت‌ها تصمیم گرفتیم شخصیتی را که سابقه بیشتری در کارهای اجتماعی و سیاسی داشته باشد و اجتماع را بهتر از ما بشناسد پیدا کنیم و باراهنمایی او حزبی تشکیل دهیم.

سید محمد تدین کجا بود ؟

سید محمد تدین که آن روزها گوشه نشینی اختیار کرده و سال‌ها از کار سیاست بر کنار بود، در کوچه سراج‌الملک خیابان چراغ برق زندگی میکرد به سراغ او رفتیم . او ما را پس از آن که اسامی را دانست پذیرفت و بی‌اندازه از دیدار ما شاد شد پس از صحبت‌های مقدماتی نظر خود را درباره تشکیل حزب و لیدری شخص او ابراز داشتیم تدین که از سیاست بازان و ناطقان سیاسی کشور بود از شنیدن پیشنهاد ما بسیار خوشوقت شد و تعجب کرد که چه شده است که گروهی از جوانان به طرف او که از سیاست و اجتماع بر کنار شده بود رفته‌اند و وی را با لیدری حزب می‌خواهند مجدداً وارد معرکه سیاست کنند !

زبان بازی سیاستمداران آن روزگار!

در پاسخ سخنان ما گفت: شخصاً کاری به تنهائی از من ساخته نیست و بی پشتیبانی و کاردانی ولیاقت شما از من کاری بر نمی آید از نیروی «خود را بی قید و شرط تسلیم می کنم»، قرآبی آوردند و همه بدان کتاب آسمانی سوگند خوردند بدین وسیله اطمینان ما برای همکاری با او بیشتر شد. مقدمات تشکیل حزب فراهم گشت و حزبی بنام «حزب اتحاد ملی» در خیابان نادری تأسیس شد. در آغاز کار هفته‌ای یک بار با یکی از بازرگانان معروف و فهمیم و خوشنام تهران آن روز بنام کاشف «دبیر کل اطاق تجارت» که از گروه اصلی حزب شده بود مرتباً در خانه‌های یکدیگر جلسه‌ای تشکیل می‌دادیم و تصمیماتی می‌گرفتیم و سپس نتیجه تصمیم ما را به حزب برده در معرض افکار عمومی قرار میدادند. شخصاً به حزب وارد نشدم ولی همکاری اصولی و خصوصی با حزب داشتم! بخصوص که گردش حزب از نظر امور دبیرخانه با مرتضی سرمد بود که براساس شایستگی و کاردانی و صمیمیت خود را در تشکیلات حزب نمودار ساخت.

چگونه وزیر میشدند؟

با کارگردانی حزب اتحاد ملی و مقدماتی که بیان شد تدین به وزارت فرهنگ رسید و با این حال جلسه‌های خصوصی در خانه‌های ما ادامه داشت! در آن روزگار امور راه آهن بخوبی نمی‌گذشت و از لحاظ حمل و نقل و مسافربری همه ناراضی بودند و چون در کارهای ساختمانی راه آهن دخالت داشتم و از نزدیک به اوضاع و احوال آن آشنا بودم شرحی در این باره که «چگونه راه آهن را باید اداره کرد؟» نوشتم و به تدین تسلیم کردم او هم برای آن که خدمتی در باره‌ام انجام دهد در برابر گزارش مربوط به راه آهن یکقطعه نشان فرهنگی برای من دریافت نمود!

تدین پس از آن که چندی در وزارت فرهنگ باقی ماند به وزارت خواروبار منصوب شد چه در آن هنگام وزارت خواروبار از حساسترین وزارتخانه‌ها بشمار میرفت و مستشاران آمریکائی و هندی در آن وزارتخانه کار

میکردند ، و پس از زمانی تدین سرانجام از وزارت کشور سردرآورد!

رجال ما چندچهره داشتند!

سیدمحمد تدین مانند بسیاری از بزرگ نماهای آن روزگار دوچهره داشت ! دروزارت کشور چهره دیگر اونمایان گشت روش و گفتار و کردارش با دوستان تغییر کرد و بیگانه شد «تو گویی فرامرز هرگز نبوده آن جلسه های خصوصی هم تعطیل وچهره وزیر کشور بخوبی نمایان گشت؛ قضا را در آن روزها منم کاندیدحوزه انتخابات محلات بودم واز آنجا که در این جریان های سیاسی به مردم دیار خود کمک ها و همراهی ها کرده بودم موقعیت اجتماعی لازم را به دست آورده بودم و بدیهی است که دیگر نیازی به اعمال زور و قدرت نداشتم چرا که هرگز زور مردم آزاری نداشتم .

دوست ما که نردبان ترقی او بودم و در آن روزگار هر که هر که پر آشوب که همه او را از یاد برده بودند و بکنج خانه خزیده بود و دیگر بال و پری نداشت و اول خریدارش من بودم، آنچه میخواستم این بود که در کار انتخابات محلات اخلال نکنند و انتخابات آنجا را بر طبق قانون آزاد بگذارد!

تدین وزیر کشور میگفت: انتخابات بمن مربوط نیست!

روزی بوزارت کشور رفتم و با تدین ملاقات و درباره کاندیدا بودن خود در محلات با او صحبت کردم، گفت: برای این کار مدیر کل انتخابات راصدا خواهم زد و توصیه خواهم کرد ولی بدانید انتخابات بمن مربوط نیست! و در این کار نمی خواهم دخالت کنم! او را از همه تمهیداتی که با قید سوگند به کتاب آسمانی بنهده گرفته بود و با ما دوستانه پیمان بسته بود بکلی بیگانه یافتم ! سر تیپ محمد حسین جهان بانی مدیر کل انتخابات آمد و به من معرفی شد در دیدار با جهان بانی اوضاع را کاملا بر خلاف انتظار دیدم و نتیجه ای را که باید بگیرم گرفتم!

مردم به تدین دیگر اعتماد نداشتند !

از وزارت کشور ناامید شدم دوباره دوستان را جمع کردم و گفتم شما

هیچ گونه امید به تدین نداشته باشید چه نتیجه‌های از او نخواهید گرفت بیایید همت کنید و او را ساقط کنیم اوضاع حزب هم در اثر بی‌توجهی لیدر حزب که به آرزوی خود رسیده بود و دیگر به اعضای آن کاری نداشت کم کم بهم ریخت و متزلزل شد و دیگر کسی اعتمادی به تدین نداشت!

مرتضی سرمد هم با روش هوشیارانه‌ای که مخصوص شخصیت اخلاقی و حسن سلوک اوست حزب را کجدار و مریز نگاه میداشت! همین رفتار تدین سبب شد که نسبت به ملیون وطن پرست توجه بیشتری داشته باشم بهمین سبب سید ابوالقاسم کاشانی و متین دقتری را از سوی و سهیلی را از سوی دیگر از مخالفت و ضدیت تدین با من روشن و آگاه ساختم! سهیلی تلفنی تدین را به خانه خود خواست و با حضور ایشان وزیر کشور را باز ملاقات کردم سهیلی سوابق اخلاقی و روش دوستانه مرا با یاران در میان گذاشت و راجع به زمینه محلی من تدین را مطمئن ساخت.

تدین به نخست وزیر گفت: فلانی باید زمینه انتخاباتی خود را در جای دیگر به دست بیاورد نه در محلات و نه در پیش بنده و شما!

منهم مثل شما به ایشان ارادت دارم ولی مقتضیات سیاسی نمی گذارد که به او کمک کنم!

پس از مذاکرات بسیار اختلاف پیدا شد و کار به مشاجره کشید!

فعالیت انتخاباتی

از خانه سهیلی بیرون آمدم و معاشرت و همکاری با طبقات مختلف و مطبوعات و دوستان روزنامه نگار را ادامه دادم روز بروز بمشکلات امور انتخاباتی می افزود و منهم بر فعالیت خود افزودم تا آن جا که در شبانه روز قریب به ۱۸ ساعت وقت خود را صرف مبارزه با مخالفان را مردم کردم و به سود جامعه در کوشش بودم!

چگونه و جهت عمومی پیدا می کردند

در کارهای اجتماعی گوناگونی دخالت و شرکت داشتم از جمله روزها برای کمک به مردم جنوب شهر تهران در مساجد و خانه‌های مختلف و در اصناف

گونگون میگذراندم و رفت و آمد می کردم . در آن میان ساعد مراغه ای چون تازه وارد بودمی خواست بحکم قاعده که مخالف را باید راضی کرد به من نزدیک و دوست شود .

دز اعماق اجتماع !

در ایران کسی ساعد را به درستی نمیشناخت بهمین سبب میخواست او را معرف باشم و می گفت شما با همه آشنا هستید و میتوانید مرا با مردم آشنا سازید و به آنان معرفی کنید ! بنابه وظیفه اخلاقی و وجدانی و روابطی که بین ما پیدا شده بود در هر مجلس و جلسه اجتماعی که میرفتیم او را بنام یک مرد خدمت گذار معرفی میکردم در اثر همین کوشش ها بود که دامنه فعالیت اجتماعی من گسترش بسیاریافت بطوریکه پایه های زمینه و موقعیت اجتماعی در تهران روز بروز ثابت تر و محکم تر میشد!

انجمن شهر تهران !

روزی سهیلی مرا خواست و گفت میخواهم انجمن شهر تهران به راستی بصورت کاملاً آزاد انتخاب شود ! چه شهرداری بسیار خراب و اوضاع آن بسیار آشفته است شمارا جزء هیئت نظارت پیشنهاد کرده و به وزارت کشور دستور داده ام دعوت نمایند! گفتم چه اشخاصی در آن شرکت خواهند داشت ؟ گفت شما سه تن هستید یکی دکتر عطاءاله سمیعی و دیگری غلامحسین کاشف و شما گفتم : در برابر آنان بسیار جوانم . چه اختیاراتی میتوانم داشته باشم که اگر پیشامدی کرد و یا کاری برخلاف قانون صورت گرفت بتوانم کاری انجام دهم آن دو تن مردمی کارگشته و با سابقه هستند و نخستین باری است که عهده دار این وظیفه ملی سنگین میشوم حدود اختیاراتم در نظارت بر انتخابات انجمن شهر چه خواهد بود؟ گفت : چون سازمان حزب توده به شما بدین نیست و شما رادر جرگه روشنفکران میداند اختیارات وسیعی به شما خواهیم داد و افسر انتظامات را هم در زیر نظر مستقیم شما خواهیم گذاشت .

حزب توده و انتخابات انجمن شهر تهران!

گفتم: بنابراین موافقت می‌نمایید که توده‌ای‌ها هم در انتخابات شرکت کنند؟ - گفت:

آری! چون انتخابات آزاد است و همه طبقات مردم می‌توانند در آن شرکت نمایند! انتخابات دو درجه است آئیننامه را نگاه کنید بنابراین پس از انتخابات یعنی در هنگام صدور فرمان مردمی که دارای سوابقی باشند مورد توجه و دقت قرار خواهند گرفت! پس از مذاکرات بسیار برایم معلوم شد که سهیلی از آن‌هاست که داشتیم و از این که ساعد هم جزء سازمان‌هاست آگاهی دارد و مرا بدین وسیله می‌خواهد راضی کند! چه این کار در واقع برای آشنایی من به روش انتخاباتی در انتخابات مجلس بسیار مفید بود از این‌رو پیشنهاد نخست‌وزیر را قبول کردم و در هیئت نظارت بر انتخابات شهر در سالن شهرداری تهران که فقط تنها مرکز اخذ رأی بود حاضر شدم.

انتخابات شهرداری آغاز شد. اصناف مختلف یعنی بیشتر کسانی که با کاندیداهای دولت وقت موافق بودند برای دادن رأی مراجعه کردند و در یک روز هم تمام سران حزب توده مانند اسکندری و انور خاکنده‌ای و رادمنش و تنی چند از آنان به سالن شهرداری آمده و مستقیماً به من مراجعه کردند که می‌خواهیم رأی بدهیم! گفتم: بروید و در بخش مربوط خود را معرفی کنید تا پس از احراز هویت و صلاحیت قانونی رأی خود را در صندوق بیندازید. میدانید که این انتخابات صنفی است باید کسب و کار هر کس که رأی می‌دهد روشن باشد تا بتواند از مزایای قانونی بهره‌مند گردد یعنی در انتخابات شرکت نماید. سران حزب توده گفتار مرا پذیرفتند و پس از چندی آمدند و از راهنمایی من تشکر کرده رفتند.

نگرانی و ترس رجال!

سمعی و کاشف از این جریان سخت ناراحت شدند و می‌گفتند که اینان میتوانند جمعیت بسیاری را بیاورند و اکثریت آرا را ببرند! گفتم: رئیس

دولت مقتدر است و رأی آزاد ما هم کاملاً نظارت داریم که صورت قانونی کار انتخابات انجمن شهر درست باشد!

پس از سه ساعت که ازین جریان گذشت سران حزب توده با گروه بسیاری به شهرداری شتافتند. دستگاه شهرداری نگران شد که چرا مردم را با کامیون‌ها برای اخذ رأی آورده‌اند! می‌گفتند دیگر اینجا زورتان نمیرسد و جنجال و غوغای بزرگی برپا خواهد شد و صندوق‌ها را متلاشی خواهند کرد تا انتخابات را از بین ببرند!

در این قبیل جاهاست که شخصیت و حسن تدبیر روشن میشود! و گرنه مقام و موقعیت تو خالی با هر انتصابی بدست می‌آید ولی تند باد حوادث آن پست‌ها و مقام‌ها را واژگون می‌سازد، و مانند پر کاه در فضا به هر سو می‌راند!

در پاسخ رجال قوم گفتیم: انتظامات انجمن با من است فکرتان راحت و آرام باشد!

دستور دادم درهای شهرداری را بستند و چند تن تند نویس و دو تن پاسبان در جلودر بزرگ شهرداری جای دادم و گفتیم اگر آقایان میخواهند وارد شهرداری بشوند جلوگیری نکنید.

لیکن هر نوبت پنجاه تن و از پنجاه تن نباید تجاوز کند. سران حزب توده هم بیایند! پس از ورود مردم به سالن شهرداری سران حزب توده رأی دهندگان را بصورت صنفی معرفی کردند! شخصاً برای کنترل صنفی بودن طبقات اقدام کردم و چون گروهی از ذغال فروش و گاه فروش میدان در میان گروه فشرده توده بر خورده بودند بی مقدمه از چند تن پرسیدم: «چند گرفته‌و اینجا آمده‌اید؟» مردم ساده دل گفتند: «ما در روز کارگر سه قرانی هستیم و امروز دوازده قران گرفته‌ایم و آمده‌ایم»

سپوران شهرداری بالباس مبدل!

سران حزب توده دانستند که اینجا برخلاف قانون نمیتوانند کاری انجام دهند و انتظامات را نمیتوان برهم زد بصورت اعتراض گفتند که سپوران

شهرداری را با لباس مبدل فرستاده‌اند تا به صندوق رأی برسند خوبست خسروانی ازین کار ناشایست جلوگیری کند! با حضور آنان یاور بهرامی را که در اختیار داشتم فرستادم و دستور دادم که در شهرداری را فوری به بندند و به اطاق رأی برود و هر چه رأی در آن اطاق دید با مسئولان امر بیاورد یاور بهرامی تنی چند از رفته گران را که رأی ساختگی بدستشان داده بودند آورد؟ و این رسوائی بخوبی پایان یافت!

رنجش وزارت کشور از جلوگیری از تقلب انتخاباتی!

همین اقدام قانونی من اسباب رنجش وزارت کشور و سایر همکاران مرا فراهم ساخت. شهردار آن دوره فضل‌الله بهرامی بود. سراسیمه به اطاق انجمن نظارت دوید و گفتم: شهرداری بهم ریخت و بکلی در کارها فلج شدیم خسروانی این چه کاریست که کردید؟

گفتم آیا بهتر نیست که در یک چنین شهرداری را به بندند تا یک شهرداری سالم و درستی جای آن را بگیرد! با خون سردی و متانت کامل انتخابات را بر طبق قانون انجام دادیم و صورت مجلس آن هم به دقت تنظیم و به وزارت کشور تسلیم شد!

آراء حزب توده با آن که در شرکت انتخابات مجاز بود در اقلیت بود و آرای که آوردند قابل ذکر نبود! با این حال از حسن جریان انتخابات و آزادی عملی که در آن مراعات شده بود راضی بودند.

آری! موجبات رضایت افکار عمومی را میتوان به آسانی فراهم نمود در صورتی که تبعیض‌ها و غرض‌ورزی‌ها و خصوصیت‌ها را کنار بگذاریم و به اصول و اجرای درست آن دلبستگی نشان دهیم و از منافع آنی و فردی گذشت کنیم.

وزارت کشور مجری قانون تصمیم نمی‌گرفت!

انتخابات شهرداری دو درجه بود و وزارت کشور در اخذ تصمیم تردید بسیار داشت و مدتی را به درنگ و مطالعه گذراند و نپیدانستند چه کسانی را

انتخاب کنند!

پس از مدتی عاقبت مرا در میان کسانی که نباید انتخاب شوند جای دادند ولی باید گفت مردمی که انتخاب شدند مردم مثبتی بودند مانند شادروان محمد رضا خرازی و کاظم کورس و غیره - غلامحسین ابتهاج هم به شهرداری تهران انتخاب شد تدین هم از وزارت کشور کناره رفت و محمد سروری با سمت کفالت به جای تدین منصوب شد من هم به دنبال مبارزه انتخاباتی به محلات شتافتم!

مبارزه برای سقوط دولت سهیلی

شبی در جمعیت ما تصمیم بر این شد که چند تنی از میان ما بروند و جمعی از نمایندگان مجلس را ملاقات کنند و موافقت آنان را برای سقوط دولت سهیلی جلب نمایند از جمله من انتخاب شدم و قرار بر این گذاشتند سازمان ما را تشکیلاتی ملی معرفی کنیم. پس از ملاقاتها و دیدارهای پی در پی زمینه کار بخوبی آماده گشت. فعالیت اعضای سازمان ما هم شدیدتر و قوی تر شد و حسن اثر بسیار در مردم داشت!

یک هفته از ماجرای فعالیتهای اجتماعی و سیاسی ما گذشت سهیلی ناگاه به منزل آمد و گفت: چه مخالفتی باشما کرده ام که شبها برضد دولت تشکیلاتی راه انداخته اید؟! مازیاران چشم یاری داشتیم - خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم! به دوست دیرین خود گفتم: کار ما کار دسته جمعی است و صحبت ما بر سراسول و کلیات اساسی سیاست و اجتماع جامعه است! سهیلی سخن را تغییر داد و گفت چون شما برآستی کاندید انتخابات محلات هستید خوبست چند روزی به محل بروید و صلاح شما را در این مسافرت میدانم و اصرار ورزید که هرچه زودتر حرکت کنم و به محلات بروم!

توقیف رجال و تسلیم آنان به متفقین

سخنان سهیلی را بیهوده ندانسته فردای آن روز به محلات حرکت کردم شب از رادیوی اتومبیل شنیدم تدین در زمان وزارت کشور خود صورت افرادی

را تهیه کرده به رئیس دولت داد تا دستگیر و به متفقین تسلیم شوند تدین نام مراهم در آن صورت نوشته بود برطبق صورت به استثنای سید ابوالقاسم کاشانی و ساعد همه دوستان ما را گرفتند و به اراک تبعید کردند و در آنجا زندانی شدند! پس از چند روز توقف در محلات به تهران بازگشتم و به نزد سهیلی رفتم گفت: باز هم چندی روزی زود به تهران آمده‌اید زیرا آنان پافشاری می‌کنند که شما و کاشانی و گروه دیگری را دستگیر کنند. اگر ممکنست به محل مراجعت نمائید! گفتم بسا این مبارزه‌ای که برضدم شروع شده است گمان می‌کنم زندان متفقین برایم آسایش بیشتری را دربرداشته باشد! بسا آنکه سهیلی مرا به متفقین بخوبی معرفی کرده و بسه هیچ طرفی منتسب نساخته بود باز آنان دست از مخالفت باطنی خود برنداشتند و در جریان مبارزات انتخاباتی در بعضی از موارد حساس ضدیت خود را نشان دادند و آشکارا به مخالفت برخاستند!

چماق تکفیر!

در خلال این احوال مبارزات به شدت ادامه داشت تا آنجا که مرا در نزد علمای روحانی وقت «لامذهب» و «بهایی» خواندند و اعلام کردند، در یکی از آن روزها سید جعفر موسوی مشهور به آیت‌اله غروی که از روحانیان روشنفکر بود و محبتی به من داشت دعوتم کرد و به خانه ایشان رفتم در آن مجلس چند تن از علما و دوستان مشترك حضور داشتند بعد از صرف ناهار و صحبت‌های مختلف همه رفتند منم خواستم بروم گفت شما باشید پس از آنکه مجلس خلوت شد گفت: امروز بسه سید محمد بهبهانی وقت داده‌ام که نزد ایشان برویم و از آمدن شما به اینجا خواستم استفاده کنم و به‌مراه یکدیگر بخانه آیت‌اله برویم! گفتم از زمان فوت پدرم تا کنون آقا را ندیده‌ام گفت آری بهمین جهت شما را درست نمی‌شناسد و تهمت لامذهبی را هم یکی دوتن از آقایان مقیم قم نشر داده‌اند!

ملاقات با آیت‌الله بهبهانی!

به‌مراهی غروی به خانه بهبهانی رفتم پس از تعارفات گفتم! فرزند

فلانی هستیم که وصیت نامه‌اش به خط وامضاء مرحوم حاج شیخ عبدالنبی نوری و شماس و برطبق وصیتنامه پدرم صلوة و صوم استیجاری اورا توسط سیدعبداله محرر تقدیم میداشتم و اگر خودم موفق به زیارتان نشدم گرفتاریهای گوناگون باعث بود باتمام این احوال رسید و جوه روزه و نماز وصیت پدرم را در دست دارم ، سید مرا شناخت و از دیدارم ابراز شادمانی بسیار کرد و نسبت مرا با صدرا لاشراف جو یا شد ، گفتم صدر با برادران ناتنی من پسر خاله هستند و دو دانگ از ملکی را که پدرم در اینجا آباد کرده بود (نازی آباد) به صدر واگذار نمود و او را ناظر بر وصیتنامه نمود ، سید از شنیدن این ماجرا بسیار تعجب کرد ! پس از آنکه از منزل بهبهانی بیرون شدیم غروی گفت اینک شما پاک و پاکیزه شدید ! چرا که سید گفت تمام افراد این خانواده مردمی دین دار هستند !

در تهران دیگر درباره مذهب من صحبتی نشد ولی در شهرستان قم و محلات گروهی از آخوندها طرفدار سرسخت صدر بودند تا آنجا که بعضی از عمایه بسرهای شبه عالم از هیچگونه بی شرمی خود داری نکردند سر انجام مردم در دوره مبارزات انتخاباتی دوره هفدهم بحسابشان رسیدند که این خود ماجرای شنیدنی دلکشی دارد که در موضوع انتخابات دوره هفدهم شرح میدهم !

راستی این حربه ناجوانمردانه تهمت و افترا چیست که با آن‌ها تاریخ بزرگان ما را آلوده ساخته‌اند ! بی سوادى که نمی‌تواند در برابر شخصیتی عرض اندام کند چماق تکفیر و حربه تهمت را برمی‌دارد و هوچی‌گری راه می‌اندازد و افترای بی‌دینی می‌زند و یا اتهام سیاسی می‌زند و او را اجنبی پرست و یا جاسوس به مردم معرفی می‌کند این دردجان سوز اجتماعی در خانواده‌ها و شخصیت‌ها نفوذ کرده است و نامردان از زود باوری و سادگی اجتماع استفاده می‌کنند. آری ! اسلام به ذات خود ندارد عیبی = هر عیب که هست از مسلمانی ماست .

نمایندگان مجلس یاشمالی و یاجنوبی بودند!

اوضاع و احوال مملکت و بحران سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشور

آن چنان بود که میان آن مشکست گروهی از آزاد مردان را زندانی کرده بودند و قدرت در دست متفقین و هواخواهانشان متمرکز بود نمایندگان مجلس را هم تقسیم کرده بودند سهم متفق جنوبی و قسمت متفق شمالی معلوم و مشخص شده بود! هیچ مرجعی هم نبود که به درد مردم برسد و پس از درک حقیقت به درستی اقدام کند کابینه‌ها و دولت‌های رنگارنگ می‌آمدند و می‌رفتند و به ایران و ایرانی کاری نداشتند. ایرانیان پاک نژاد هم به زبان حسال می‌گفتند: دروغ است ایران که ویران شود - کنام پلنگان و شیران شود!

سقوط ارزش پول کشور و کمی صادرات و فراوانی واردات و فرار ثروت به خارج وضع اقتصادی و مالی تأثر انگیزی بی‌آآورده بود.

شاهنشاه تنها بود!

شاهنشاه جوان بخت ایران هم به تنهایی با نقشه‌های خردمندان خود بی‌هیچ یاری و یوری ولی فقط با اتکال به خدای ایران برای حفظ این آب و خاک از هیچ کوششی فروگذار نمی‌فرمود! من هم که از خده‌تگزاران زمان رضا شاه بودم و در کارهای عمرانی و اقتصادی مورد توجه خاص او بودم کار خرابی مملکت را می‌دیدم و به سهم خودم ب فکر ترمیم امور بودم در این باره عریضه‌ای عرض کردم ولی خراب کاری را به آنجا رسانیدند که نگذاشتند عریضه‌ام به پیشگاه مبارک شاهانه تقدیم شود. عریضه‌ام را بتوسط علا وزیر دربار تقدیم داشته بودم ولی ایشان هم مرا از دیدار شاه و هم نامه‌ام را از تقدیم به شاه بازداشت! عجب کشوری داشتیم دزدی و خیانت شعار روز بود! کتاب «مأموریت برای وطن» به قلم شاهنشاه آریامهر را بخوانید تا بدانید اوضاع و احوال آن روزگار سیاه ایران چه بود!

بسوی آزادی خواهان!

ناچار بسوی آزاد مردان شتافتم که در سرلوحه فهرست اسامی آنان به نظر می‌توان سیدضیاءالدین طباطبائی را نام برد!

پس از آنکه به دیدار سید رفتم سید مرا به حزب اراده ملی دعوت نمود

کنگره جشن های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی

در مراسم جشن های دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران که در مهرماه امسال با شکوه فراوان برگزار میشود کنگره های مختلفی نیز در سراسر کشور از طرف سازمان های مختلف برای سخنرانی و شعر در نظر گرفته شده است، دو موضوع اساسی برای سخنرانی ها که از طریق وزارت فرهنگ و هنر در تهران سرپرستی و راهنمایی خواهد شد عبارتست از :

۱- استمرار آرمانهای والای انسانی و کوششهای بشر دوستانه ای که از شاهنشاهان ایرانی و ملت ایران متجلی شده است .

۲- دلیستگی و علاقه و ایمان ملت ایران به شاهنشاهی و کوشش های ملی برای استقرار و استمرار آن در طول تاریخ .

در کنگره «هنر و فرهنگ ایران در زمان هخامنشی» و «آئین شهریارى و کشورداری ایرانیان» نیز سخنرانان فراوان شرکت خواهند جست و شاعران نخبه ایرانی نیز در زمینه های فوق آثار ارزنده ای عرضه خواهند داشت.

بقیه از فراز و نشیبها...

بیشتر افراد حزبی مردمی با ایمان بودند ولی مظفر فیروز خود را در آن حزب وارد کرده بود بطوری که « از قضا سرکنگبین صفر افزود = روغن بادام خشکی می نمود »! بهمین دلیل به سید گفتم با بودن مظفر فیروز و تنی چند مثل او چندان به آینده حزب امیدوار نیستم بخصوص که اصولاً به هیچ حزبی نه پیوسته و نخواهم پیوست نهایت از نظر خدمت به کشور ضرورت دارد که با شخص شما همکاری نزدیک داشته باشم و از نظرها و تجربه هایتان استفاده کنم سید بزرگوار هم با کمال انصاف دست محبت بسویم دراز کرد و چون در زمان ماژور مسعودخان کیهان (وزیر جنگ زمان کودتا) که بسیار نوجوان بودم و بابرادر ماژور بسیار دوست و مانند عضو یک خانواده بودیم و سید را در آنجا بسیار دیده بودم سید مرا خوب شناخت و محبت بیشتری پیدا کرد و از آن به بعد مرتباً با ایشان در تماس بودم خدایش بیامرزد مرد با شهامتی بود و تاریخ مسلماً بهتر از ما درباره او داوری خواهد کرد!